



سیگارهای فرعون

نویسنده و تصویرگر
هرژه

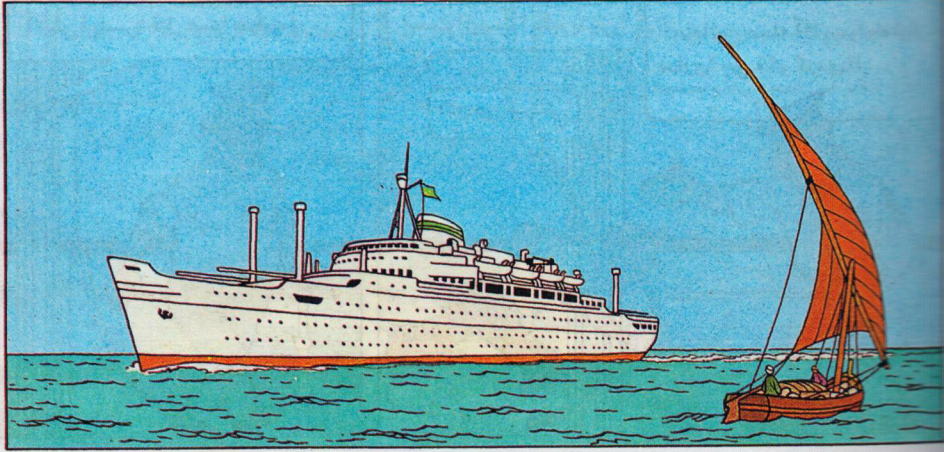


ماجراهای تن تن
خبرنگار جوان

سیگارهای فرعون



زندگی یعنی این، برفی. تعطیلاتی واقعاً آرام
برای از بین بردن یکنواختی زندگی.



توقف بعدی ما در استانبول خواهد بود.
اونجا هم میتونیم از کشتی پیاده بشیم.

من که دلم
برای خونه
تنگ شده!



تعطیلات! واقعاً! من اسمشو میذارم اوقات
کسالت آور و خسته کننده!

شاید که فردا به بندر میرسیم.
میتونیم در طول روز به ساحل بریم.



ایست!... ایست!... کمک!



برفی، نظرت در مورد این سفر دریایی محشر
چیّه؟

محشر... حتماً عقلتو از دست دادی!
چرا یکی خودشو به دریا نمیندازه تا
این از خواب بیدار بشه.



آتن، تایل، ماری و آخرش رسیدن به خونه بعد
از عبور از تنگه جبل الطارق.



اوناهاش!... اون کاغذ رو بگیر... باد داره می بردش!... پاپیروس
ارزشمند من!



کی... چی... کجا...؟



ایست!... ایست!... کمک!...
کمک!...



کجا با این عجله آقا پسر! راه فرار
نداری! چی فکر کردی!؟

ایست! ایست! بگیردش!
الان می گیرمش!



آتیش! پلیس! قتل عمد! سرقت!...

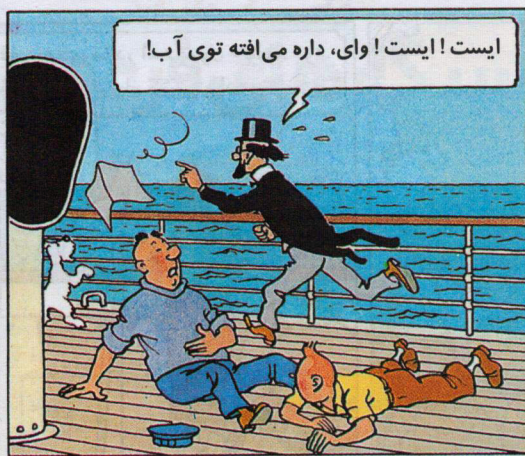


یکی کمک کنه!... کمک! از دست رفت!
الان خودم برات می گیرمش!

هورا! یه کاری گیرمون
اومد!



دیگه دیر شد! چه حیف!



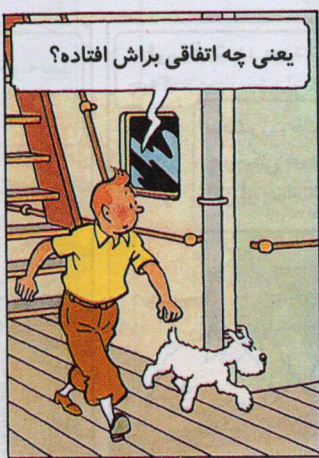
ایست! ایست! وای، داره می افته توی آب!



ای وای!...



؟



یعنی چه اتفاقی براش افتاده؟



هی، واقعاً عجیبه. کجا غیبش زد؟
تا یک لحظه قبل
همونجا بود.



حالا ببین چکار کردی. اون کاغذ خیلی
مهم بود. این مرد بیچاره را نگاه کن...